

## تأملی در قبض و بسط عارفانه\*

فخرالدین رضایی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

دکتر لیلا هاشمیان

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا

### چکیده:

معنای ساده‌ی قبض و بسط، حالت درونی سالک است در لحظه؛ اگر شاد باشد و گشاده، بسط است و اگر تلخ و گرفته باشد، قبض است. اما «وقت» در نظر عرفا، لحظه‌ای است که آدمی در آن لحظه به سر می‌برد و به همین دلیل آن را به شمشیر تشبیه می‌کرده‌اند. همان‌گونه که شمشیر اشیا را به دو نیم می‌کند، وقت نیز ماقبل و مابعد خود را به دو نیم می‌کند؛ نیمی از گذشته و نیمی که هنوز نیامده است و وقت در آن میان، همان لحظه است و حالتی که آدمی در آن لحظه قرار دارد. در باب معنا و چگونگی این حالات، عارفان سخن‌ها گفته‌اند. از جمله در باب قبض و بسط که از اساسی‌ترین مفاهیم صوفیه است. در این مقاله سعی بر آن است تا برخی از مهم‌ترین و کامل‌ترین تعاریف و ویژگی‌های حالات قبض و بسط که در کلام برجسته‌ترین عارفان انعکاس یافته است، ارائه و بررسی شود.

### کلید واژه‌ها:

قبض، بسط، وقت، حال، عارف.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۵/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۹/۸/۱

## مقدمه:

قبض، به معنی گرفتگی است، اما صوفیه به گرفتگی و فشردگی دل اطلاق می‌کنند که از هیبت و عتاب حق تعالی به سالک دست می‌دهد. بسط نیز عبارت است از انشراح و انشراق دل به لمعان نور حق. «هجویری» در «کشف المحجوب» در تعریف این دو حالت می‌گوید: «قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب، و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف و این هر دو از حق است بی تکلف بنده». (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۴۸-۵۴۹). در شرح منازل آمده است: «بسط عبارت است از ارسال شواهد عبد در مدارج علم». (سجادی، ۱۳۸۳: ۱۰۰) عزالدین محمود کاشانی می‌گوید: «قبض انتزاع حظّ است از قلب به جهت امساک و قبض حالت سرور از او؛ و بسط انشراق قلب است به لمعات نور حال سرور» (کاشانی، ۱۳۵۴: ۲۹۵).

عطار در مصیبت نامه آورده:

قبض چیست؟ از جان و دل تن ساختن      خانه در سوراخ سوزن ساختن  
بسط چیست؟ از هر دو عالم سر زدن      خویش بر صد عالم دیگر زدن

(عطار نیشابوری، ۱۳۵۶: ۸۹)

در فتوحات مکیّه آمده «بسط در نزد این طایفه (صوفیه) عبارت است از حال رجا در وقت و اگر این بسط الهی نمی‌بود ممکن نمی‌شد که خلق خداوند متعال تخلّق به جمیع اسماء الهی کنند. بالاترین و بزرگترین تعریف این بسط الهی، این است که «إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ» و «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» (سعیدی، ۱۳۸۳: ۱۴۴).

## تفاوت‌های قبض و بسط

ابوالقاسم قشیری می‌گوید: «قبض و بسط در حال است؛ پس از آن که بنده از حال خوف بگذرد و از حال رجا قبض و بسط، عارف را همچنان بود که خوف، مبتدی را؛ و بسط، عارف را به منزلت رجا بود مبتدی را. طبق این سخن قشیری، قبض و بسط، حالت و مرتبه‌ای بالاتر از حالت خوف و رجاست و خوف و رجا از حالت مبتدیان ساده است.

قشیری سپس به بیان تفاوت میان قبض و خوف و بسط و رجا می‌پردازد و می‌گوید: فرق میان قبض و خوف و بسط و رجا آن بود که خوف از چیزی بود که خواهد بود، می‌ترسد از فوت دوست و آمدن بلای ناگهان و رجا همچنین بود، امید دارد به آمدن دوست یا رستن از بلایی یا کفایت مکروهی اندر مستقبل.

اما قبض، معنی‌ای را بود اندر وقت حاصل و بسط همچنین. خداوند خوف و رجا، دل وی متعلق بود به آنچه خواهد بود و خداوند قبض و بسط، وقت وی مستغرق بود به واردی غالب بر او اندر حال، پس صفت ایشان متفاوت است و بر حسب تفاوت. زیرا که مستوفی (=یکسان) نیست احوال ایشان. واردی بود که موجب قبض بود ولیکن اندر خداوند آن، چیزهای دیگر را راه بود، نه چنان که همگی او فرا گیرد [او واردی بود] که بازو هیچ چیز را گذر نبود اندر صاحب او، زیرا که او را ازو فرا گرفته

باشد به جملگی، چنان که یکی همی‌گوید: اندر من راه نیست هیچ چیز را (قشیری، ۱۳۶۱: ۹۴-۹۵).

### شرایط قبض و بسط

در کتب صوفیه شرایطی برای مستولی شدن حالت قبض و بسط بیان شده است. کاشانی می‌نویسد: «سالک طریق حقیقت، چون از مقام محبت عام بگذرد و به اوایل محبت خاص رسد، داخل زمره‌ی اصحاب قلوب و ارباب احوال شود و حال قبض و بسط به دل او فرو آمدن گیرد و مقلب القلوب، قلب او را همواره میان این دو حال متعاقب و متناوب مقلب می‌دارد تا به کلی حفظ او را از او قبض کند و از نور خودش منبسط گرداند (کاشانی، ۱۳۵۴: ۴۲۴).

در «عوارف المعارف» می‌خوانیم: «قبض از ظهور و صفات نفس تولد کند و بسط از غلبه‌ی صفات دل و چون دل سالک از پرده بیرون آید، هیچ حال او را مقید نتواند کرد. در این حال او را نه قبض بود و نه بسط. چون دیگر باره دل را وجودی پیدا آید، به سبب فنا و بقا، وجود نورانی ظاهر شود، دیگر بار قبض و بسط معاودت کند و چون از فنا و بقا خلاص یابد، از قبض و بسط فلاح یابد؛ و باشد که قبض، عقوبت افراط باشد در بسط... و چون نفس متأذب باشد، دل را هرگز قبض نباشد و چون علم حال به کمال باشد، سبب قبض و بسط مخفی بماند» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۷۹).

ابن عربی نظیر این سخن سهروردی را در «فتوحات مکیه» درباره‌ی شدت قبض و بسط و آسیب‌های آن آورده است: «چون این بسط [به کمال] در دل بندگان متمکن شد، در ایشان حالت گمراهی حاصل آید و چه بسا که این حالت، تولید امراض در دل سالک نماید و به سوء ادبی انجامد. در اینجاست که قبض الهی، بندگان را به تخلّق به مکارم احکام می‌خواند. سالک دچار قبض می‌شود تا با به جا آوردن اوامر الهی درباره‌ی بسط و گشایش حاصل از انجام این اوامر و طاعات که حاصلش عبادت و نزدیکی و قربت حق است، برسد» (سعیدی، ۱۳۸۳: ۱۴۴).

میبیدی قبض و بسط را مقامی میان خوف و رجا و هیبت و انس می‌داند و می‌نویسد: «خوف و رجا عوام راست و قبض و بسط خواص را، هیبت و انس خاصّ الخواص را اول مقام ظالمان است، دیگر مقام مقصدان، سه دیگر مقام سابقان» (میبیدی، ۱۳۵۷: ۵۲۰).

### درجات قبض و بسط

در آثار عارفان، به تقسیم بندی این دو حال نیز پرداخته شده است؛ خواجه عبدالله انصاری در «صد میدان» از بسط به عنوان میدان هشتاد و پنجم یاد می‌کند و می‌نویسد: «از میدان غنا میدان بسط زاید... بسط، گشادن مولی است دل بنده و وقت و همّت بنده را و آن بر سه گونه است: یکی بسط دعا را و دیگری بسط خدمت را و سیم بسط طلب را» (انصاری، ۱۳۶۸: ۶۵).

قشیری نیز حال صاحب بسط را دو گونه می‌داند: «و مبسوط دو گونه است: مبسوط بود به بسطی که اندر خلق اندر وی راه بود و مستوحش نگردد از بیشترین چیزها، و مبسوطی بود که هیچ چیز اندر وی اثر نکند به هیچ حال از حالها.» (قشیری، ۱۳۶۱: ۹۵). قشیری این کلمات را در

توضیح سخن قبلی خود می‌آورد، آنجا که خوف و رجا را از حالت مبتدیان می‌داند. در تعالیم صوفیه، توجه خاصی به «درون‌گرایی» می‌شود. ازین منظر که هر چه سالک در مراحل طریقت پیش برود باید از میزان علاقه‌اش به محیط کاسته شود و تمام همت و توجه خویش را صرف تربیت روحیات انزوا طلبانه‌ی خویش کند. در اینجا نیز قشیری می‌گوید آن که صاحب خوف است و یا صاحب رجاست، همواره متوجه چیزی در بیرون خویش است و گونه‌ای اضطراب و دل‌آشوبی همراه اوست اما کسی که صاحب قبض و بسط است نه تنها در بیرون از خویش چیزی نمی‌جوید، بلکه آنچه را که بر او وارد می‌شود نیز به دست او نیست. بنابراین صاحب قبض و بسط، والاتر از صاحب خوف و رجاست؛ چون نه دل‌نگرانی صاحب خوف و رجا را دارد و نه مانند او منتظر و به دنبال چیزی بیرون از خویش است.

«عیسی بسطامی گوید: سیزده سال با شیخ [بایزید] صحبت داشتم که از وی سخنی نشنیدم و عادتش آن بود که سر بر زانو نهاده‌ی. شیخ سهلگی گوید که این در حال قبض بوده است، اما در حال بسط از وی فواید بسیار یافتندی. یک بار در خلوت بر زبانش رفت که سبحانی! ما اعظم شأنی!» (عطّار، ۱۳۷۵: ۲۰۴).

قشیری هر یک از حالات قبض و بسط را به دو دسته تقسیم می‌کند: «قبض گاهی تمامی وجود عارف را احاطه می‌کند، چنان که او هیچ چیز را در نمی‌یابد و دیگر قبضی که عارف را به گونه‌ای فرامی‌گیرد که تمامی حواس عارف را احاطه نمی‌کند. بسط نیز به دو شکل بر عارف مستولی می‌شود». (قشیری، ۱۳۶۱: ۹۵) کاشانی نیز همانند قشیری اعتقاد دارد که: «چون قبض و بسط از جمله‌ی احوال اند مبتدیان را از آن نصیبی نباشد و منتهمیان به سبب خروج از تحت تصرف حال از آن گذشته باشند، لاجرم مخصوص بود به متوسّطان» (کاشانی، ۱۳۵۴: ۴۷).

### فنا و بقا

عزالدین محمود کاشانی، فنا و بقا را حالات و رای قبض و بسط می‌داند، همچنان که خوف و رجا، حالات فروتر از قبض و بسط اند.

«شیخ علی رودباری گفت: قبض اول اسباب است فنا را و بسط اول اسباب است بقا را» (عطّار، ۱۳۷۵: ۸۶۰).

ابوعلی دقاق نیز سخنی نظیر سخن پیشین دارد: «گفت: قبض اوایل فناست و بسط اوایل بقا. هر که را در قبض انداخت باقی گردانید» (عطّار، ۱۳۷۵: ۷۴۵). این دو اصطلاح دو روی یک سکه هستند و یکی بدون در نظر گرفتن دیگری ممکن نیست.

### قبض و بسط از منظر بزرگان عرفان

مولانا در فیه ما فیه می‌گوید: «یکی مرا پرسید که این رجا خود خوش است، این خوف چیست؟ گفتم تو مرا خوفی بنما بی رجا. یا رجایی بنما بی خوف! چون از هم جدا نیستند و بی‌همدیگر نیستند. چون می‌پرسی، مثلاً یکی گندم کارید، رجا دارد که البته گندم برآید و در ضمن آن هم

خائف است که مبادا مانعی و آفتی پیش آید. پس معلوم شد که رجا بی خوف نیست و هرگز نتوان تصور کردن خوف بی رجا یا رجا بی خوف» (مولوی، ۱۳۷۴: ۹).

مولوی، همچنین در جای دیگری از فیه ما فیه درباره‌ی چرایی قبض و بسط معتقد است: «تا بدانی که این قبض و تیرگی‌ها و ناخوشی‌ها که بر تو می‌آید از تأثیر آزاری و معصیتی است که کرده‌ای. اگر چه تفصیل تو را یاد نیست که چه و چه کرده‌ای، اما از جزا بدان که کارهای بد، بسیار کرده‌ای و تو را معلوم نیست که آن بد است، یا از غفلت یا از جهل یا از همنشین بی‌دینی که گناه‌ها را بر تو آسان کرده است که آن را تو گناه نمی‌دانی. در جزا می‌نگر که چقدر گشاد داری و چقدر قبض داری! قطعاً قبض، جزای معصیت است و بسط جزای طاعت است. آخر مصطفی را برای آن که انگشتی را در انگشت خود بگردانید عتاب آمد که تو را برای تعطیل و بازی نیافریدیم! از اینجا قیاس کن که روز تو در معصیت می‌گذرد یا در طاعت!» (همان، ۲۳).

وی در جای دیگر از همین اثر درباره‌ی قبض و بسط می‌گوید:

عارف، گشاد و خوشی و بسط را نام «بهار» کرده است و قبض و غم را «خزان» می‌گوید. چه ماند خوشی به بهار یا غم به خزان، از روی صورت؟ الا این مثال است که بی این عقل، آن معنی را تصور و ادراک نتواند کردن (همان).

هجویری نیز در کشف المحجوب می‌نویسد: «بدان که قبض و بسط دو حالت‌اند از آن احوالی که تکلف بنده از آن ساقط است، چنان که آمدنش به کسی نباشد و رفتن به جهدی نه. قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب، و بسط عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف و این هر دو از حق است بی تکلف بنده، و قبض اندر روزگار عارفان چون خوف باشد اندر روزگار مریدان و بسط اندر روزگار عارفان چون رجا باشد اندر روزگار مریدان... و از مشایخ، گروهی بر آنند که رتبت قبض، رفیع‌تر است از رتبت بسط، مر دو معنی را: یکی آن که ذکرش مقدم است اندر کتاب، و دیگر آن که اندر قبض، گدازش و قهر است و اندر بسط نوازش و لطف و لامحاله گدازش بشریت قهر نفس، فاضل‌تر باشد از پرورش آن، از جهت آن که آن حجاب اعظم است و گروهی بر آنند که رتبت بسط رفیع‌تر است از مرتبت قبض، از آن که تقدیم ذکر آن اندر کتاب، علامت تقدیم، فضل مؤخر است بر آن، از آن چه اندر عرف عرب آن است که اندر ذکر مقدم دارند هر چیزی را که اندر فضل مؤخر بود و نیز اندر بسط، سرور است و اندر قبض ثبور» (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۴۸-۵۴۹).

روزبهان بقلی می‌گوید: «قبض و بسط، دو حالت شریف است عارفان را به قهر و توحید و حُجُب سلطنت و تراکم انوار عظمت و رکوب حشمت در دل ایشان قبض کند، تا ایشان را از اوصاف بشریت بستاند. چون ایشان را بسط کند به کشف جمال و حسن صفات و طیب خطاب، ایشان را با حالت وجد، حال سکر و صفا دهد تا رقص و سماع کنند، بگویند و ببخشند» (بقلی، ۱۳۶۰: ۵۴۹).

شخصیت مرموز قلمرو عرفان، عین القضاة همدانی نیز بحث خود را در باب قبض و بسط با آیه‌ی معروف «والله یقبض و یبسط» آغاز می‌کند و می‌گوید: «هر که صاحب دل است او را نقدی

هست که قوت حوصله‌ی اوست. چون آن نقد ازو واپوشید طالب قوت آید... چون طالب بود اگر نقد وازو دهند بسط اینجا پیدا گردد که معشوق او روی وازو کرد و اگر او را درون پرده‌ی قرآن راه بود بداند که آن چه بود! عبارات عین القضاة درباره‌ی قبض بسیار شنیدنی است: «کمال قبض ابدی از مشاهده‌ی عظمت خیزد و نور سیاه اینجا پیدا گردد و کمال درد ابدی از مشاهده‌ی ارادت ازل خیزد و گاه گاه مشاهده‌ی این دو صفت اضداد آن کمال قبض و درد ابدی اقتضا کند و گاه بود که مشاهده‌ی علم ازل قبض و درد اقتضا کند و ازین نقطه که می‌گویم در مشاهده‌ی علم ازل هیچ بویی به مشام من نرسیده است البته». (عسیران و منزوی، ۱۳۷۴: ۳۲۰-۳۲۳).

نکته‌ی بسیار عجیب درباره‌ی قبض و بسط قابل انتقال بودن این حالات است. «نقل است که شیخ ابوسعید و شیخ ابوالحسن (خرقانی) خواستند که بسط آن یک بدین و قبض این یک بدان شود. یکدیگر را دربرگرفتند. هر دو صفت نقل افتاد. شیخ ابوسعید آن شب تا روز سر به زانو نهاده بود و می‌گفت و می‌گریست و شیخ ابوالحسن همه شب نعره همی زد و رقص همی کرد» (عطار نیشابوری، ۱۳۷۵: ۷۴۴-۷۴۵).

جملات ابوسعید ابوالخیر هم درباره‌ی قبض و بسط از دل‌انگیزترین تعبیرات عارفانه است. در حالات و سخنان ابوسعید آمده است:

«خواجه بوطاهر گفت رحمة الله علیه: روزی شیخ، مجلس می‌گفت و آن روز در قبض بود و گریان بود و جماعت، جمله در قبض بودند و همچنان می‌گریستندی با وی. شیخ گفت: هر گاه ما را قبضی بود روی به سوی خاک پیر ابوالفضل کنیم تا به بسط بدل گردد، ستور زین کنید. در وقت ستور آوردند. شیخ برنشست و جمله‌ی جمع با وی برفتند. چون به صحرا رسیدند، شیخ گشاده گشت و صفت وقت وی بدل شد» (محمد بن منور، ۱۳۷۱: ۶۹-۷۰).

«مردی از مریدان شیخ (= ابوسعید) سر به سر خریزه‌ی شیرین به کارد برمی‌گرفت و در شکر سوده می‌گردانید و به شیخ می‌داد تا می‌خورد. یکی از منکران این حدیث بر آنجا بگذشت گفت ای شیخ! این که این ساعت می‌خوری چه طعم دارد و آن سر خار و گز - که در بیابان هفت سال می‌خوردی - چه طعم داشت؟ و کدام خوشتر است؟ بوسعید گفت هر دو «طعم وقت» دارد. یعنی اگر وقت را صفت بسط باشد آن سر خار و گز خوشتر ازین بود و اگر حالت را صورت قبض باشد و آنچه مطلوب است در حجاب، این شکر ناخوشتر از آن خار بود» (همان، ۳۶).

#### نتیجه:

در آثار و اقوال عارفان، جملات بسیاری درباره‌ی قبض و بسط ارائه شده است که هسته‌ی مرکزی این سخنان یکی است، و تفاوت‌های آن نیز ناشی از تفاوت درک و تجربه‌ی عارفان است. دقت و توجه حیرت‌انگیز عارفان که بر آن‌اند تا از لحظه لحظه‌ی زیستن، تعریف و شناخت ویژه‌ای داشته باشند، بسیار تأمل برانگیز است. عبارات موجز و درخشان ایشان عظیم‌ترین حالات بشری را در خود گنجانده است از عارفان نخستین که مانند زندگی ساده و عریان خود این مفاهیم را به

ساده‌ترین شکلی بیان می‌کردند گرفته تا عرفای قرون بعد که گاه با طبقه بندی‌های خویش از این مفاهیم سعی در بیان رمزگشایی از این لحظات حیات آدمی داشتند، همه یک هدف و حرف داشتند که در شکلها و قالبهای گوناگون بیان می‌کردند. بسط و قبض نیز دو اصطلاح معروف و متداول بین عارفان و صوفیان بود که هرچند به تعبیر مختلف از آن یاد کرده‌اند، اما ظواهر امر نشان می‌دهد که با تجربه‌های کم و بیش یکسانی به آن دو وضع دست یافته‌اند.

کتاب نامه:

- انصاری، عبدالله، ۱۳۶۸. صد میدان. به تصحیح قاسم انصاری. چاپ چهارم. تهران: طهوری.
- بقلی شیرازی، روزبهان، ۱۳۶۰. شرح شطحیات. به تصحیح هانری کربن. تهران: طهوری.
- جمال الدین، ابن ابی سعید، ۱۳۸۴. حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر. تهران: سخن.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷. لغت نامه. چاپ دوم از دوره‌ی جدید. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سجادی، جعفر. ۱۳۸۳. فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. چاپ هفتم. تهران: طهوری.
- سعیدی، گل بابا. ۱۳۸۳. فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی. تهران: شفیعی.
- سهروردی، شهاب الدین. ۱۳۶۴. عوارف المعارف. ترجمه عبدالؤمن اصفهانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عسیران، عقیف و منزوی، علی نقی. ۱۳۷۴. نامه‌های عین‌القضات. جلد ۱. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- عطّار نیشابوری، فریدالدین. ۱۳۷۵. تذکرة الاولیا. به تصحیح رینولد نیکلسون. تهران: بهزاد.
- \_\_\_\_\_ . ۱۳۵۶. مصیبت نامه. به اهتمام نورانی وصال. تهران: زوار.
- قشیری، ابوالقاسم. ۱۳۶۱. رساله‌ی قشیریّه. با ترجمه و تصحیح بدیع الزّمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم.
- کاشانی، عزالدین محمود. ۱۳۵۴. مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. به تصحیح جلال الدین همایی. چاپ دوم. تهران: کتابخانه‌ی سنایی.
- محمد بن منور. ۱۳۷۱. اسرار التّوحید. به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. چاپ سوم. تهران: آگاه.
- مولوی، جلال الدین. ۱۳۷۴. فیه ما فیه. به تصحیح جعفر مدرّس صادقی. تهران: مرکز.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. ۱۳۵۷. کشف الاسرار و عُدة الأبرار. به اهتمام علی اصغر حکمت. چاپ دوم. تهران: امیرکبیر.
- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۸۶. کشف المحجوب. به تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش.